

راه و رسم پهلوانی

گزارشی از ۲ ساعت گشت و گذار در موزه-زورخانه «پهلوان رستم» و آشنایی با فرهنگ و آداب زورخانه از زبان این مرشد کهنه کار مشهدی



عکس ها: میثم دهقانی

یک عمر راه است از در زورخانه تا زیر سَر دَم



چند نفری به جمع مان اضافه می شوند، از جمله مرد میان سالی که سخت و دردمند راه می رود. پهلوان حالش را می پرسد و مرد از درد کمر و پا گلایه می کند. پهلوان رستم، به طرف مشت و مال خانه هدایتش می کند و تا او آماده رگ گیری شود، از سلسله مراتب ورزش باستانی برایم می گوید: «ورز شکار درجه به درجه کسوت می گیرد. در شروع کارش، مرشد سر چرخ زدنش، «ما شاء...» می گوید. چند سالی که می گذرد، سر چرخ زدنش می گویند «بر منکر حق لعنت». چند سال بعد صلواتی می شود، یعنی سر چرخ برایش صلوات می فرستند.

در مرحله بعد، صلواتی از بالا و پایین گود می شود؛ یعنی هم موقع ورودش به گود برایش صلوات می فرستند، هم موقع بالا آمدن از گود. کهنه کار که شد، سه تا صلوات دارد؛ موقع داخل شدن به زورخانه، هنگام ورود به گود و خروج از آن. این اشاره ها درجه ورز شکارها را نشان می دهد که کسب کردن شان یعنی طی کردن مسیر بین در زورخانه تا زیر سَر دَم، ۶۰ سال طول می کشد. برای هر کدام از این درجه ها اسم خاصی داریم؛ «هیبتی»، «منکری»، «صلواتی»، «واردی»، «نیمچه واردی»، «واردی متوسط»، «واردی بلند»، «صاحب زنگ سر چرخ» و «صاحب زنگ از در توأم با خواندن». این آخری مال کسانی است که مثل من پیر شده اند. مرشد برای شان می خواند که نفس کم نیاورند، یک جور دلگرمی. چند پهلوان بلند می شود پرود مشت و مال خانه تا رگ مدی را که منتظرش است، بگیرد. از فرصت پیش آمده برای تماشا استفاده می کنم. هیچ نقطه سفیدی روی دیوارها دیده نمی شود، سرتاسر پوشیده از عتیقه هایی است که اسم و کار برد خیلی های شان را نمی دانم. سر خشک شده چند حیوان، ظرف های مسی کهنه، بریده زرد شده روزنامه هایی که مصاحبه پهلوان های از دنیارفته است. هنوز محدودیوارها هستم که مرد از مشت و مال خانه بیرون می آید. در برابر چشم های گرد شده از تعجب من چند تایی بشین و پا شو می رود و خداحافظی می کند. پهلوان رستم می گوید مرشد های قدیم، رگ گیری هم می کرده اند.

پهلوان های قدیم دیگر چه کارهایی می کرده اند؟ «آنوقت ها اگر در محل زندگی پهلوانی برای کسی مشکلی پیش می آمد، وظیفه پهلوان بود که دستش را بگیرد. مثلاً اگر زنی شوهرش را از دست می داد و بچه هایش یتیم می شدند، مرشد با عیاری (کمک جمع کردن از دیگر پهلوان ها) خرج زندگی او را تقبل می کرد. برای دختر دم بختش، چیزیه فراهم می کرد و وقت دامادی پسرش که می شد، زیر پر و بالش را می گرفت.» پهلوان می گوید: از فرهنگ زورخانه های قدیم، چیزی باقی نماده؛ آن چه که هست، صرفاً صورت ظاهری از آن سبک زندگی است. این جا می شود بقایای آن فرهنگ را تماشا کرد. عیار خانه، سرتراش خانه، غریبه خانه و مشت و مال خانه، بخش های دیگر موزه-زورخانه پهلوان رستم هستند که با یادگارهای زندگی پهلوانی پر شده اند و در گذشته، نقش و کارکردی در زندگی اجتماعی داشته اند: «در زمان قدیم که پهلوان ها با مال همراه خانواده و آشنا برای زیارت به مشهد می آمدند، پهلوان های مشهدی به استقبال شان



عشق به زورخانه است که من را سرپا نگه می دارد

روی دیوار قاب عکس ها دنبال جوانی پهلوان می گردم، در جست و جوی نشانه ای از روزگاری که از دست رفته اما هنوز شیرینی اش زیر زبان راوی اش مانده است. پهلوان به مرد جوان خوش بر و رویی اشاره می کند که در دست پشت سرم نوی عکسی سیاه و سفید لیخند محوی زده است. می پرسم: «چند ساله بودید این جا؟» جواب می دهد: «چند ساله به نظر می آید؟» سر حساب و کتاب کردن سن و سال، می فهمم که هیچ وقت فرصت در س خواندن برای پهلوان فراهم نشده است. پس نقالی را چطور یاد گرفته؟ قصه های شاهنامه را چطور از حفظ می خواند؟ «ما پای نقل نقال ها بزرگ شدیم. چیزهایی که حالا بلدم، قصه هایی است که از بچگی به حافظه سپرده ام.» پهلوان، دلبسته هفت خان رستم است و برایم توضیح می دهد که اصل ورزش باستانی، تقلیدی از رزم است؛ «مثلاً این میل که می بینی، همان گرز گاوسری است که توی شاهنامه آمده. گرز را دور سرشان می چرخاندند و رها می کردند توی لشکر یا به زورشان می کوبیدند روی سپر نیروی دشمن. تخته شنایی که امروز داریم، همان شمشیر جنگ است. آن رنگ که توی سَر دَم اویزان شده، از روی کلاه خود ساخته شده است. سنگ-نمادی از در قلعه خیبر-شیشه به سپری است که در جنگ ها استفاده می شده.

ZENDEGI-SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

یکشنبه ۲۷ شهریور ۱۴۰۱
۲۱ صفر ۱۴۴۴ • ۱۸ سپتامبر ۲۰۲۲
شماره ۲۱۰۲۶

۲۲۵۶

الهیة توانا | روزنامه نگار

پرونده

از در چوبی نیمه باز داخل می شوی، کفش ها پت را در می آوری، سالن کوچک تاریک را که رد کنی به دری کوتاه تر از قامت متوسط یک انسان می رسی که به لاییش نوشته شده: «سر تعظیم فرود آور به هنگام ورود/ چون که جای ادب و رسم جوانمردان است» و با سر فرو افتاده می روی داخل. این جا موزه-زورخانه «پهلوان رستم» در بولوار شاهنامه مشهد است. دور تا دور دیوارها پوشیده شده از قاب عکس پهلوان های باستانی کار و کشتی گیرهای ادوار مختلف، یادگارهای پهلوانی از ابزار و ادوات ورزش گرفته تا جبه و کفش و کلاه. وسط سالن، گود هشت ضلعی سبزرنگی است که پهلوان ها سه روز در هفته آن جا چرخ می زنند و میل و کباده می کشند. گوشه سمت چپ، چند عدد صندلی چیده شده برای تماشاچی های زورخانه و خستگی در کردن بازدید کنندگان موزه. البته اگر اصلاً خستگی به این جا راه داشته باشد؛ نه چشم از تماشا سیر می شود نه وقتی پهلوان رستم دل به حرف بدهد، گوش مجال کسالت پیدا می کند. من این جا دو ساعتی را به دیدن و شنیدن گذراندم. اگر سن و سالی از شما گذشته و دل تان می خواهد خاطره زورخانه های قدیم برای تان تازه شود یا اگر تنها تصویرتان از زورخانه چیزی است که در فیلم ها و سریال ها دیده اید، خواندن پرونده امروز خالی از لطف نخواهد بود.

پهلوان قدیم امین و دستگیر اهل محل بوده است

می رفتند. درواقع از هر کدام از دروازه های شهر که وارد می شدند، پهلوان آن دروازه میزبانی از آن ها را قبول می کرد و در زورخانه جای شان می داد. پهلوان مهمان را اول می بردند مشت و مال خانه و نوجه ها مشت و مالش می دادند، بعد می بردندش سرتراش خانه و به سه صورتش صفایی می دادند. در خاطره خانه که نمازخانه هم بود، از مهمان می خواستند خاطره ای از پهلوانی هایش تعریف کند تا بعداً در گود در معرفی او به دیگران، از آن خاطره که مثلاً کشتی گرفتن با فلان پهلوان نامی بوده، استفاده کنند. عیار خانه هم جایی بوده که مهمان های متأهل در آن اقامت می کرده اند و اگر پسر جوان مجردی بایر مرد تنهایی همراه شان بوده، در غریبه خانه مستقر می شده. «از کل آن آداب، فرهنگ گلریزان چیزی است که امروز هنوز کمابیش به گوش مان می خورد. پهلوان رستم می گوید اگر کسی در زورخانه به بلا و مصیبتی گرفتار می شده-مال باختگی، از کار افتادگی، از دست دادن زن و زندگی-این وظیفه اهل زورخانه بوده که دور از چشم دیگران، او را دوباره سرپا کنند.



عشق به زورخانه است که من را سرپا نگه می دارد

کبابه های زنجیری هم از روی تیرو کمان ساخته شده اند، یادآور «آرش کمان گیر». آرش، تیر را گذاشت در چله کمان. ستون کردچپ را حمایل به راست / خروش از خم چرخ چاچی بخاست. زهر اکشیدو کشیدو کشیدو تیر را تا دورترین جای ممکن، رها کرد. مرز ایران با آن تیر تعیین شد و آرش، جان به جان آفرین تسلیم کرد. «هواتار یک شده، صدای پارس سگی می آید که باید همین نز دیکی ها باشد. از زورخانه که بیرون می آیم، سر از زمین های پرت افتاده و رها شده در می آورم. وضعیت بولوار شاهنامه، نه در خور این اسم است و نه شایسته ساکنانش. از مترو، «نوبوس» روشنایی کافی و ساختمان سازی اصولی و هر آن چه که در شهر حسن امنیت القامی کند، خبری نیست. شنیدن قصه های پهلوانی هم چیزی به دل و جرئت اضافه نمی کند. همان طور که گذاشتن اسم مهم ترین اثر ادب فارسی روی این منطقه، باعث نشده توجه لازم به این منطقه بشود. بندوبست اطراف جمع می کنم تا دیرتر از این نشده، تاکسی اینترنتی پیدا کنم. دم آخری از پهلوان می پرسم خسته نمی شود: این همه کار؟ چطور این همه سرمایه را اجایی جمع کرده که هیچ آورده مالی برایش ندارد در حالی که می تواند با آن دوران سالمندی راحت و بی زحمتی برای خودش فراهم کند. «عشق بابا، عشق اگر نباشد حتی پیاز نمی بخیزد.»

ه ۷ سال است پای بند زورخانه ام

«زورخانه آمدن را مدیون پدرم هستم که پهلوان بود. پدر بزرگم هم پهلوان و پدرش عیار بود. من هم از ۱۲، ۱۳ سالگی وارد گود شدم تا الان که ۸۰ ساله ام و هنوز پای بند زورخانه. البته اصلش را بخواهی، در جوانی سلاخ کشتارگاه بودم. باز نشسته که شدم، زمین این جا را خریدم. چند سال بعد ساختمش و پایادگارهایی که از کودکی از پهلوان ها جمع کرده بودم، پر کردم. ۱۶ سال پیش این جا شد زورخانه و موزه؛ ورز شکارها می آیند برای ورزش و مردم می آیند برای گردش. دیگه چی؟» پهلوان، سه روز در هفته در زورخانه را باز می کند، توی گود به جوان ها آموزش می دهد و توی اتاق های مختلف موزه به سوال های بازدیدکننده ها جواب می دهد. بقیه روزهای هفته هم بیلش را می بندد ترک موتور سیکلت و تا چناران می راند که به باغش رسیدگی کند. خستگی هم نمی شناسد، آن هم در ۸۰ سالگی!



مرشد شدن درجه و مرتبه دارد

رشادت و شجاعت به آدم می دهد. «نگاه می رود روی تماشاچی ها که با همان سکوت و توجه اولیه دل به حرف های پهلوان داده اند. حواسم پیش توضیحات پهلوان رستم است که می گوید: «این ها همه درس های «کهنه سوار» است یا همان مرشد کل. مرشد شدن، مرحله و درجه دارد. با ضرب گرم کنی شروع می کنی یعنی ضرب را برای استاد، آتش می دهی و کوک و آماده می کنی. بعد از مدتی می شوی ضرب گیر. چند وقتی که ضرب گیری کردی، می شوی آقای مدیر. بعد مرشد و آخر هم کهنه سوار.» این مراحل که من در دو خط نوشتم و شما در چند ثانیه خواندید، کار ۷۰، ۶۰ سال است. کهنه سوار که جایگاه داور زورخانه را دارد، باید چندین دوره مقام جهانی به دست آورده باشد. پرده خوانی و نقالی بداند، مداحی کند و روضه خوانی بلد باشد. پهلوان به پرده نقاشی شده روی دیوار اشاره می کند و می گوید: «توی آن پرده، بیشتر از ۶۰۰ چهره است و ۷۲ مجلس. مرشد، باید بتواند قصه های آن پرده را با آب و تاب تعریف کند.»